

فایل ۱۲۸۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ إِلَهِنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّيَ اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

می‌فرمایند که در لباس نمازگزار اجزاء میته و مردار نباید باشد. لباس گفته می‌شود؛ یعنی هرچه که عرفاً صدق می‌کند که بر خود پوشیده مثلاً زنجیری به گردنش می‌اندازد این لباس حساب می‌شود یا ساعت مچی به دستش بسته خب این هم جزء لباس حساب می‌شود یا انگشتر به دست کرده این هم جزء لباس حساب می‌شود. لباس که گفته می‌شود یعنی نه فقط کت و شلوار و پیراهن و این‌ها؛ بلکه همه این‌ها جزء لباسه.

اجزاء مردار نباید در لباس نمازگزار باشه؛ حالا اون مردار چه حیوان حلال گوشت باشه چه حیوان حرام گوشت باشه فرقی نمی‌کنه یا مثلاً روباه مردار شده یا یه گوسفند که خودش مرده ذبح شرعی نشده. خب گوسفند حلال گوشته اما وقتی مطابق با دستور شرع ذبح نشده باشه می‌شه میته. می‌شه مردار؛ نجسه. روباه هم که ذبح شرعی نشد این می‌شه میته. چون اونم می‌شه که ذبح بشه همونطوری که گوسفند را ذبحش می‌کنن مسلمان رو به قبله با حربۀ آهنین «بسم‌الله» می‌گه و چهار رگشو می‌بره گوسفند می‌شود مُزَکِّی. می‌شه حیوان حرام گوشت هم به همین کیفیت ذبح بشه دیگه مثل روباه رو مسلمان رو به قبله بخواباند و «بسم‌الله» بگه و بعد با حربۀ آهنین چهار رگش رو قطع کنه؛ خون هم به قدر کافی بیاد، خب اینم مزکاست

دیگه. منتها وقتی گوسفند مزگی شد هم پاک است و هم حلاله خوردنش اما روباه اگر مزگی شد پاک هست اما دیگه خوردنش حلال نیست فرقی اینه؛ حرام گوشت مزگی با تزکیه فقط پاک می‌شه از نجاست بیرون میاد دیگه خوردنش که حلال نیست حرام گوشته اما حیوان حلال گوشت مثل گوسفند وقتی مزگی شد هم پاک است و هم حلال؛ پاک می‌شود و خوردنش هم حلال. پس فرق حیوان حرام گوشت و حلال گوشت از جهت تزکیه اینه ولو هر دو قابل تزکیه اند؛ البته غیر خوک و سگ. خوک و سگ قابل تزکیه نیست به هیچ وجه. غیر خوک و سگ سایر حیوانات قابل تزکیه اند یعنی با همین شرایطی که در شرع مقدس هست مسلمان بودن ذابح و حالت ذبحش هم حربۀ آهنین باشه و «بسم الله» بگه و رو به قبله و اینها، این چهار رگشو قطع کنه این دستور تزکیه هست.

این دستور تزکیه درباره حیوان حرام گوشت و حلال گوشت هر دو اجرا می‌شه منتها حرام گوشت پاک می‌شود بدون حلیت ولی حلال گوشت هم حلال می‌شود و هم پاک. بهر حال اگر چنانچه میتی چه حلال گوشت و چه حرام گوشت فرق نمی‌کنه وقتی مردار شده یعنی ذبح شرعی نشده خب این میتی است هر جزءش در بدن مصلی و نمازگزار باشه این نمازش باطله یعنی لباس نمازگزار حساب بشود این نمازش باطله. مثل اینکه حالا از حیوانی که ذبح نشده و میتی است از چرم او بند ساعت درست کنند و نمازگزار به مچ دستش ببندد به عنوان بند ساعت؛ چرمی است که مثلاً از میتی درست شده؛ خب این میتی است یعنی جزء لباس مصلی حساب شده دیگه خب این وقتی به عنوان بند ساعت به دستش بسته این لباس حساب شده و میتی شده لباس او خب این درست نیست این نمازش باطله یا کمربندی که به کمر بسته مثلاً این چرم باشه و چرم هم از میتی باشه مثلاً حتی گوسفند هم گوسفندی که در بلاد کفر او را کشته‌اند این مزگی نیست این میتی

است حالا اگر از چرم او کمربندی باشد و دور کمرش ببندد خب این جزء لباس حساب می‌شه دیگه یعنی میتة لباسش شده. اگر لباس مصلّی شد میتة این نمازش باطله. به هر کیفیتی که میتة لباس مصلّی حساب بشود او نمازش باطل می‌شه. حالا این میتة فرق نمی‌کنه حیوان حرام گوشته میتة شده، یا حیوان حرام گوشته میتة شده.

و تازه؛ میتة ممکنه نجس هم نباشه چون همه میتة‌ها که نجس نیست مثلاً اون حیوانی که نفس به اصطلاح سائله ندارد یعنی خون جهنده ندارد؛ خب این میتة هست اما نجس نیست؛ مثل ماهی. ماهی که فلس ندارد خب این مرده باشد میتة است این مزگی نشده قابل تزکیه هم نیست میتة است اما نجس که نیست. بعد حرامه دیگه اصلاً ماهی که فلس ندارد اگر مرده باشد این خوردنش حلال نیست اما نجس که نیست. یا همین ماهی فلس‌دار که مثلاً خودش تو آب مرده این میتة هست اما نجس که نیست؛ یعنی خوردنش حرامه و لذا این میتة‌ای است که نجس نیست. حالا فرق نمی‌کنه بر فرض میتة نجس هم نیست اما بخواد به عنوان جزء اون لباس نمازگزار باشه نمازش باطله. در لباس نمازگزار باید میتة نباشد حالا اون میتة چه حیوان حرام گوشت بوده یا حلال گوشت بوده و نجس بوده، نبوده؛ این فرق نمی‌کنه. میتة ماهی میتة هست نجس نیست. میتة روباه هم میتة است و حرام گوشته و هم نجس. میتة گوسفند مثلاً حلال گوشته میتة شده نجس هم هست. میتة گوسفند نجسه. میتة روباه نجسه. میتة ماهی نجس نیست. گوسفند حلال گوشته ماهی حلال گوشته روباه حرام گوشته فرق نمی‌کنه بهر حال وقتی میتة شد چه میتة حلال گوشت چه میتة حرام گوشت چه میتة نجس مثل گوسفند یا میتة غیرنجس مثل ماهی اینا بهر حال فرقی نمی‌کنه. وقتی بنا شد از اجزاء میتة جزء لباس نمازگزار باشه این نمازش باطله.

حالا گاهی جزء لباسش نیست همراهش حالا در همراه بودن افتراق هست افتراق نظر اما خب احتیاطش هست به اینکه همراه نمازگزار هم نباشد مثل همون بند ساعت مثلاً اگه چرمی است که از میته درست شده بر فرض حالا به مچ دستش ببندد جزء لباسش حساب می‌شه اگه تو جیبش بگذاره این دیگه لباس حساب نمی‌شه اون همراه حساب می‌شه همراه نمازگزار؛ آیا این مبطل هست یا نه؛ این محلّ بحثه.

خب در اینکه اگر چنانچه اون که همراهش هست مثلاً چیز بزرگی باشه به طوری که ساتر عورت می‌تواند باشد خب این اشکال داره اما زمانی که این بزرگ نیست و ساتر عورت نمی‌تواند باشد مثل همون بند ساعت مثلاً این اگر همراهش باشه تو جیبش باشه جزء لباسش نیست تو جیبشه این هم آیا لباس رو باطل می‌کنه یا خیر احتیاطش اینه که همراهش نباشه تازه اون که از حیوان حلال گوشت باشه اما اگر از حیوان حرام گوشت باشه؛ حرام گوشت که مسلماً درست نیست چون حیوان حرام گوشت نه فقط به خاطر میته بودنش؛ بر فرض میته هم نباشه مثلاً روباه را تزکیه کرده‌اند مزکی شده با همون دستور شرع ذبحش کردن مسلمانانه و با حربۀ آهنین و رو به قبله و «بسم الله» هم گفته و چهار رگشو هم بریده این روباه رو اما این میته نیست این مزکی هست اما اگر از اجزاء او همراه نمازگزار باشه ولو جزء لباسشم نباشه خب نمازش باطله. چرا؟ چون حرام گوشته اینجا بحث میته نیست ولو اینکه میته نیست اما حرام گوشته. به طور کلی اجزاء حیوان حرام گوشت چه میته‌اش چه مزگایش چه مرده‌اش چه زنده‌اش فرق نمی‌کند اگر از اجزاء حیوان حرام گوشت همراهشم باشه ولو جزء لباسشم نباشه همراهشم باشه خب این نمازش باطله.

مسئله حیوان حرام گوشت یه مسئله است، مسئله میتة دیگریه؛ اینها از هم جداست. لذا اجزاء حیوان حرام گوشت ولو مزگی هم شده باشه مثل همون روباه دیگه که تزکیه‌اش کرده‌اند، مزگی شده، ذبحش کردند با همون شرایط این دیگه پاکه و میتة نیست اما اون نمی‌شود همراه نمازگزار باشه اجزاءش. مثلاً از موی روباه پالتو درست کنن ولو اینکه نجس نیست پاکه؛ خب این مزگی شده با شرایط مزگی اگه مزگی شده باشه باران بخوره نجس نیست اما نمی‌شه با اون نماز خوند برای اینکه اجزاء حیوان حرام گوشته.

اجزاء حیوان حرام گوشت به هر کیفیتی باشه؛ جزء لباس نمازگزار باشه یا همراه نمازگزار باشه این نمازش باطله و لذا این معروفه که می‌گن موی گربه هم اگر به لباس نمازگزار بچسبه نماز درست نیست ولو یک مو اگر باشه. یک تک مو از گربه آدم بداند این موی گربه است به لباسش چسبیده باشه یا به بدنش خب این نمازش صحیح نیست؛ اگر بداند. اگر نمی‌داند مطلب دیگری است یا مشکوک باشه. اگر بداند این موی گربه است نه از آن جهت که نجس است؛ نجس نیست موی گربه؛ گربه نجس نیست همون در حال زنده بودنشه یه مو ازش چسبیده به لباس آدم این نمازش صحیح نیست. حرام گوشت بودن که اجزاء حیوان حرام گوشت همراه مصلی نباشد؛ نه جزء لباسش نه همراهش. یه صلوات ختم کنید....

آیاتی که دیشب ترجمه می‌شد از سوره مبارکه قلم که قصه همون اصحاب الجنة به بیان قرآن کریم یعنی صاحبان باغ همون باغستانی که در یمن بوده و هرچه بوده و اینها؛ صاحبانش مردمی دنیادار بودن؛ مال دوست بودن، بخیل بودن، حریص بودن مایل نبودن که از مالشون دیگران استفاده کنن بنا رو بر این گذاشتن که

محصول باغ رو بچینن و به هیچ مسکینی هم چیزی ندهند. از طرف خدا هم همون شبی که اینا بنا داشتن صبح بروند برای چیدن محصول صاعقه آمد از جانب خدا به بیان قرآن «طائف» چرخزننده‌ای آمد و صاعقه‌ای آمد و تمام اون باغ مبدل شد به خاکستر؛ ﴿فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ﴾^۱. اونا صبح برخاستن که برن به سمت همون باغشون دیدن که تلّ خاکستره. فهمیدن که چوب از کجا خورده‌اند. خب خوبه باز انسان بفهمه که چوب خورده و چرا چوب خورده؛ اینم خوبه که آدم بفهمد. همه هم نمی‌فهمن؛ خیلیا هستن که چوب می‌خورن اصلاً نمی‌فهمن از کجا چوب می‌خورن و هیچ‌وقت به حال توبه در نمیان. همه هم به حساب طبیعت میذارن. میگن خشم طبیعت! خشم طبیعت! این کلمه رو می‌گن و متأسفانه انسان‌های متدین هم میگن که طبیعت بر ما خشم کرده مثلاً؛ سیل میاد، زلزله میاد، صاعقه میاد؛ میگن خشم طبیعت! خیر خشم طبیعت نیست. طبیعت خشم نمی‌کند. طبیعت، مرده است. طبیعت مرده که شعور ندارد که خشم کنه. خشم و غضب مال خداست؛ خدا که مدبر این عالم است او غضب می‌کند. ولذا او ﴿طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ﴾^۲؛ از جانب خدا آمده این طائف. این بلا از جانب خدا آمده. نه اینکه حالا مثلاً بادی آمده، طوفانی آمده؛ طبیعت، عالم طبیعت از اینا درش پیدا می‌شه؛ خیر از جانب خدا آمده؛ ﴿طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ﴾. خداوند به عنوان کیفر دادن به این جمعیت بخیل که به بیماری بخل گرفتارن؛ هر بیماری یه درمان مخصوصی دارد دیگه. بعضی از بیماری‌ها را باید داغ

۱. سورة مبارکه قلم/ آیه ۲۰

۲. سورة مبارکه قلم/ آیه ۱۹

کنن اصلاً تا داغ نکنن بیماری خوب نمی‌شه؛ باید داغ کنن. نکند که در جهنم ما رو داغ کنن. بعضی از بیماری‌ها هست که در دنیا داغ کنن نمی‌شه اصلاً؛ اینا رو باید در جهنم داغشون کنن؛

﴿يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ﴾^۳؛

یه روزی بیاد با همین پول‌هایی که جمع کرده‌اند، ندادن حقوق این‌ها را همین‌ها رو خداوند اونجا مجسم می‌کند تو آتیش داغ می‌کند، گداخته می‌کند و می‌چسباند به پیشانی‌ها، پهلوها و پشت‌ها بعد می‌فرماید:

﴿هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا﴾^۴؛

حالا بچشید اونچه را که برای خودتون گنجینه درست کرده‌اید، اندوخته‌اید بچشید. بعضیا هستن که باید در جهنم داغشون کنن در دنیا هم همیشه به قول حافظ میگه «آخر الدّواء الکی». اون آخرین درمان داغ نهادن است.

به صوت بلبل و قُمری اگر ننوشی می علاج کی کُنَمَت؟ آخر الدّواء الکی؟^۵

۳. سورة مبارکة توبه / آیه ۳۵

۴. سورة مبارکة توبه / آیه ۳۵

۵. غزل شماره ۴۳۰ / حافظ

حالا اینها را هم خداوند داغشان کرد. منتها در دنیا داغشان کرد. بازم خوب بودن اینها که در دنیا داغ شدند و بیدار شدند. بازم خوبه که اگر خدا انسانی را دوست بدارد در همین دنیا داغش می‌کند. اگر دوست ندارد ولش می‌کنه؛ مانند فرعون چهار صد سال یه سر دردم نمی‌گیره، هیچ مرض هم نمی‌گیره عاقبت با چند قطره آب زودم خلاص می‌شه می‌ره؛ اما این حالا کیفرش بعد از مرگه؛

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾؛

صبح و شام همین الان در عالم برزخ صبح و شام آتش بهش عرضه می‌شه تا روز قیامت برسد و به اون عذاب اشدش نائل بشود. خلاصه این بدبختیشه. در دنیا همه موجبات کیف رو به او دادند؛ موجبات رفاه همه چی داشت. هیچ نقصی، کمبودی هم در دنیا ندید؛ یه سردردم نچشید اصلاً. اما بعد از مرگ گرفتاری‌هایش ابدیه. اما بعضی افراد هستند که یه قدری سبکه در همین دنیا کیفرشو می‌دهند یه قدری به هوش بیاد بیدار بشه. خوش به حال اون کسی که پاش که سنگ بخورد می‌فهمد که اینجا یه حسابی در کار هست. گفتند که عاقل پاش به سنگ بخوره می‌فهمه اما آدم جاهل گردنش هم بشکنه نمی‌فهمد که از کجا سبب شده که شکسته.

حالا اینها خب بیدار شدن یه وقتی آمدن دیدن اینه ملتفت شدن که این چوبو خدا به اونها زده. گفتن:

﴿بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ﴾^۷؛

ما محرومیت کشیدیم همه از جهت دنیا هم از آخرت بعد هم زمینه فراهم شد برای اون واعظ که می‌خواست موعظه کند اونها را ﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ﴾^۸؛ بله او زمینه مساعدی پیدا کرد و بنا کرد به موعظه کردن.

یکی از نعمت‌های بزرگ خدا بر یک قوم بودنِ منادیانِ تقوا در میان اون قوم هست. هر جمعیتی که منادیان تقوا در میانشون بیشتر باشد درهای برکت و رحمت بیشتر به روی اونها گشوده هست. هر جمعیتی که در میانشون نیستند افرادی که بتوانند با قلبی روشن و لسانی ناصح مردم را نصیحت کنن اگر در میانشون نباشن بیشتر به غضب خدا مبتلا می‌شوند. خدا جمعیتی را که دوست دارد در میانشان اوسط‌ها زیادند. اوسط‌ها همون انسان‌های عادل و عاقل و ناصحِ مُشْفِق؛ اونها که نصیحتِ مشفقانه دارند. دلسوزانه، خیرخواهانه مردم را موعظه می‌کنند، نصیحت می‌کنند و خطاهای اونها را نشانشان می‌دهند اینها نعمت‌های بزرگ خدا هستند در میان هر قومی. و لذا امام صادق ع می‌فرمایند: «إِنَّ مَثَلَ الْوَاعِظِ وَالْمُتَعَّظِ كَالْيَقْظَانِ وَالرَّاقِدِ»؛ مثل واعظ با متعظ؛ واعظ اون کس که پند می‌دهد. متعظ آن است که پند می‌گیرد. مثلشان مثل بیدار و خوابیده است. آدمی که خوابیده است خودشو توجه ندارد؛ یه کسی کنارش بیدار که باشه اون رو بیدار می‌کنه. اگر دید یه خطری متوجه این آدم خواب‌رفته است؛ یه ماری به سمتش میاد، سیلی به سمت او آمده این زود بیدارش می‌کنه که

۷. سورة مبارکه قلم / آیه ۲۷

۸. سورة مبارکه قلم / آیه ۲۸

برخیز و بگریز». خب بیدار کنار خوابرفته باشه خیلی خوبه. چون انسان خوابیده به خود توجه ندارد؛ در معرض خطر. مکنه دزد زده بشود. ممکنه درنده حمله کند. گزنده‌ای حمله کند. اما آدم بیدار کنار او نشسته خب مراقبشه دیگه. اینه که اون خوابرفته‌ای که بیداری کنارش باشد نعمت خدا شامل حال او شده. بسیاری از مردم در حال خوابند. اگر بیدارهایی در میان این جمعیت باشند دم به دم هی فریادشان زیر گوش این خوابرفته‌ها بلند بشود این خیلی نعمت بزرگیه. خوابرفته‌ها رو بیدار می‌کنن. و لذا فرمود که؛ «إِنَّ مَثَلَ الْوَاعِظِ وَالْمُتَعِظِ كَالْيَقْظَانِ وَالرَّاقِدِ»؛ مثلش مانند بیدار و خوابرفته. «أَحْسَنَ الْمَوْعِظَةِ مَا لَا يَجَاوِزُ الْقَوْلَ حَدَّ الصِّدْقِ»^۵؛ بهترین موعظه آن است که گفتارش از حدّ صدق تجاوز نکند. اونچه واقعیت هست بگوید. از حدّ صدق تجاوز نکن و در مقام عمل هم از حدّ اخلاص تجاوز نکند. گفتارش صادق باشد عملش هم مخلصانه باشد یعنی انگیزه‌ای جز ارشاد و هدایت مردم و عمل به وظیفه الهی چیزی دیگه نباشه. انگیزه‌اش این باشه؛ چون وظیفه الهی دارد مردم را بیدار کند. چون حسّ انسان دوستی دارد که قرآن فرموده:

﴿وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمُ الدِّينَ فَعَلَّكُمُ النَّصْرُ﴾^۶؛

وقتی که از شما یاری بطلبند درباره دین‌شان مردم بر شما هم لازم است که درباره دین اونها را یاری بدهید؛ این وظیفه اون آدم قیام کند برای نصیحت، برای ارشاد و هدایت و در عمل هم خالص باشد و مخلص. صادق در گفتار؛ خالص در رفتار. و این دو مطلب هم خیلی مهمه که زیاد هم مشکل هم هست که انسان

۵. مصباح الشریعه/ ج ۱/ ص ۱۶۰

۶. سوره مبارکه انفال/ آیه ۷۲

خودش را مجهّز کند به این دو جهاز؛ صدق و اخلاص. لذا مرحوم محدّث نوری □ کتابی در همین زمینه دارد به نام لؤلؤ و مرجان؛ در همین مطلب نوشته‌اند برای همون کسانی که کارشان نُصح و ارشاد و هدایت هست که پلّه برا منبر درست کردن ایشون که منبر دو پلّه داره؛ پلّه صدق و پلّه اخلاص. باید دو پلّه داشته باشه. حالا می‌فرماید زیاده منبرهای ما خیلی پلّه داره. حالا ایشان فرمودن پلّه وعظ و ارشاد و هدایت دو پلّه داره؛ پلّه صدق و اخلاص. اگر این دو پلّه فراهم شد اونوقت نتیجه‌بخشه. امام می‌فرمایند که؛ «ما لا یجاوز القول حدّ الصّدق و الفعل حدّ الإخلاص» بعد فرمود: «فإذا لقيتَ مَنْ في هذه الخصال»؛ اگر کسی را یافتی که دارای این خصلت‌ها باشه «فَاغْتَنِمِ رُؤْيَاَهُ وَ اللَّقَاءُ وَ مَجَالِسَتَهُ»؛ فرمود که محترم بشمار حتّی دیدار او را؛ نه تنها گفتار او را محترم بشمار؛ حتّی دیدار او را هم محترم بشمار. مجاست او را محترم بشمار؛ «وَلَوْ كَانَ السَّاعَةُ»؛ ولو یه برهه کمی از عمر باشه. یعنی انقدر مؤثّر که انسان بتواند خودش را با کسانی معاشر کند و مجاس کند که اونها انسان‌های پاکی باشن؛ پاک‌دل باشند و پاک‌زبان باشند و پاک‌عمل باشن؛ حتّی یک برهه‌ای از زمان هم که انسان اونها را ببیند؛ از برکات اونها برخوردار می‌شود تا چه برسه به اینکه حالا از گفتارشون یا از رفتارشان استفاده کنه. امام فرمود: «فَاغْتَنِمِ رُؤْيَاَهُ»؛ دیدار او را مغتنم بشمار و مجالست او را مغتنم بشمار؛ «وَلَوْ كَانَ سَاعَةً»؛ ساعت که گفته می‌شه یه برهه کمی از زمان نه ساعت اصطلاحی ما. یه برهه کمی از زمان.

«فَإِنَّ ذَلِكَ يُؤَثِّرُ فِي دِينِكَ وَ قَلْبِكَ وَ عِبَادَتِكَ»؛ اصلاً خودِ اون دیدارش اثر می‌گذارد؛ بر قلب تو اثر می‌گذارد، بر نحوه عبادت تو اثر می‌گذارد و بر دینِ تو اثر می‌گذارد. عبادت هم روشن‌تر و با اشتیاق بیشتر می‌شه. یکی از بزرگان هست می‌گه من گاهی که در خودم احساس می‌کنم که قدری در امرِ عبادت کسل

شده‌ام و اشتیاق ندارم به کسی را می‌شناسم به اخلاص و صدق؛ می‌روم به دیدار او. چند روزی که احساس می‌کنم کسل شده‌ام به دیدار او می‌روم؛ به چند لحظه‌ای با او می‌نشینم و او را می‌بینم و در رفتار و گفتارش تأمل می‌کنم؛ به قدر یک هفته به من نشاط در عبادت می‌دهد. همون به چند لحظه‌ای که پیش او می‌روم؛ وقتی که برمی‌گردم تا یک هفته نشاط در عبادت دارم؛ دیگر در عبادت کسالت و سستی نمی‌بینم. روشنایی در قلب خودم احساس می‌کنم که همین رو امام بیان میکنند که؛ «فَإِنَّ ذَلِكَ يُؤْتِرُ»؛ این خودش تأثیر می‌کند در عبادت و در قلب تو. پس اوسطها در میان هر جمعیتی از نعمت‌های بزرگ خداست.

این مرد اوسط بوده در میان این جمعیت قالَ اوسطهم مردی بوده با اخلاص بوده، صادق در گفتار بوده. با اونها برادر بوده اما در عین حال برابر نبوده. برادر بوده با اینا ولی از جهت فکر و اخلاق و عمل برابر با اونها نبوده. ممتاز بوده. جدا بوده؛ عملاً، علماً، اعتقاداً جدا بوده منتها چون در اقلیت بوده؛ گوش به حرفش نمی‌دادن و دنبال به فرصتی بوده که زمینه‌ای پیدا بشود و ماده‌ای در قلبشان به وجود بیاد، نشتر را به همان جا فرود بیاورد که اون ماده چرکین منفجر بشود. و لذا در چنین لحظه‌ای فرصت دستش آمده دید که حالا باغ از بین رفته و دیگه غرورشون شکسته. اینا شاخ غرورشون اون باغ بود؛ اون باغستان پر از نعمت شاخی به اینها داده بود؛ شاخ غرور؛ این شکست.

وقتی دیدند همه چی از بین رفته، خاک‌نشین شده‌اند؛ در گوششون آویخته شد؛ احساس حقارت کردن، احساس ذلت کردن؛ حالا وقتی است که قدرت خدا را می‌بینند؛ ذلت خود را می‌بینند؛

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَآكْفُرٌ﴾^{۱۱}

تا خود را مستغنی ببیند طغیان می‌کند. دیدن دیگه ندارن؛ دیگه رام شدن. این با اونا صحبت کرد؛ اول کلمه هم از تسبیح‌شان سخن به میان آورد؛ ﴿أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تَسْبِّحُون﴾؟ گفت من نگفتم چرا تسبیح نمی‌کنید؟ چون تسبیح واقعش همینه یعنی معبود را به جمال شناختن و در مقابلش خضوع کردن چون انسان فطرتاً در مقابل جمال خاضعه؛ این فطرت انسانه؛ در هر جا که جمال ببیند مجذوب او می‌شود یعنی فطرتاً چنینه. حالا جمال‌ها فرق می‌کند؛ گاهی جمال صورته، گاهی جمال سیرته، جمال علمه، جمال قدرته، جمال ثروته؛ بهر حال اینها جمالی است هر کسی به قدر همت خود تشخیص جمال می‌دهد؛ در مقابل جمال خاضع می‌شود؛ این معلومه. همین فطرت جمال دوستی انسان است که باعث شده که پیش هر موجودی که اندک جمالی درش ببیند خضوع می‌کنه. منتها اشتباه می‌کنه خیال می‌کنه هر موجودی که یک جمال مختصری دارد همین بسشه؛ در مقابل او خضوع می‌کند حالا نمی‌دونه که این جمال در معرض فناست. زود از بین می‌رود. این دوامی ندارد. لذا گم می‌شود در میانی این زشت‌های زیبانما. غیر از خدا همه موجودات زشت‌های زیبانما هستند؛ واقعاً زیبا نیستند. از یک جهت که شبه جمالی دارند از صدها جهات نقص دارند، عیب دارند؛ عیب‌شان پوشیده شده.

انبیا آمدند بشر را بیدار کنند بگن اون جمالی که تو باید در مقابلش خضوع کنی ربّ اعلی است؛ پیش او سجده کن بگو: «سبحان ربّی الأعلی». او را به سُبُّوحیت بشناس؛ و سبحان همینه یعنی من موجودی را به

سُبُّوحیت می‌شناسم که ربّ منه. خالق منه. سازنده من است. به اون که ربّ اعلای من است؛ «سبحان ربّی

العظیم»، «سبحان ربّی الأعلی». در قرآن انقدر امر به تسبیح شده. در ادعیه و اوراد شبانه روزی غالباً تسبیح

در ذکرهای ما هست. در نماز رکوع و سجده‌اش تسبیح داده شده برا همینکه که این فطرت جمال دوستی انسان

را تنبّه کنه بگه این‌ها که شما می‌بینی جمال واقعی نیست. رنگ‌آمیزی شده. این را به طور موقت بهش رنگ

زده‌اند تا تو را امتحان کنند. اون‌ی که جمال دارد الله است «سبحان ربّی الأعلی» جمیل مطلقه. «سبحان

ربّی العظیم» سُبُّوح مطلقه. در مقابل او خاضع باش.

انسان شأنش اجلّ از اینه که در مقابل غیر خدا خضوع کند. لذا رسول اکرم فرمود: «اگر بنا بود عبادت غیر

خدا روا باشه حق این بود که بت‌ها شما را سجده کنن نه اینکه شما در مقابل بت‌ها». برای اینکه بت‌ها را شما

ساخته‌اید. این مقام را شما به اون‌ها داده‌اید. ربّ بت‌ها شما هستید. این یعنی چه که شما در مقابل بت سجده

کنید؟ اگر بنا بود عبادت غیر خدا روا باشد اون‌ها در مقابل شما سجده کنند نه شما در مقابل اون‌ها. بهر حال

خدا به وسیله انبیا خواسته است اون سُبُّوح را به انسان نشان بدهد. اون‌ها هم وقتی شناختن می‌گن: «سبحان

ربّی الأعلی»؛ منها ما غالباً چون فقط تلفظ گرفته‌ایم با داشتن نماز غیر خدا را هم اطاعت می‌کنیم. در مقابل

غیر خدا هم خیلی خضوع می‌کنیم. پیش زن خاضع می‌شیم. پیش اولادمون خاضع می‌شیم. پیش پول خاضع

می‌شیم. پیش زوردار خاضع می‌شیم. پیش پولدار خاضع می‌شیم. اگر نماز را آنچنان که هست آدم بفهمد

چنان نماز به انسان عظمت می‌دهد، چنان رفعت می‌دهد، چنان اوج می‌دهد انسان را به آسمان می‌دهد که

پیش احدی خضوع نمی‌کند. او فقط در مقابل خدا گردن خم می‌کند و سر به خاک می‌گذارد اما یالالأسف که

ما که نماز رو خوب نمی‌فهمیم، خوب درک نمی‌کنیم؛ معنای رکوع را، معنای سجود را، معنای «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را، معنای «اهدنا الصراط المستقیم» را، معنای «سبحان ربّی العظیم» را؛ و خدا می‌داند که از این لحاظ چقدر ما خاسریم؛ یعنی این نمازی که هر روز می‌خوانیم چند بار هم؛ تأمل نمی‌کنیم و خوب هم به واقعش نمی‌رسیم. لذا مشرک از آب در می‌آییم. توکل‌مون کمه. رضا به قضا خیلی کم داریم. صبرمون کمه. شکرمون کمه؛ برای اینکه معنای خودِ نماز برای ما روشن نشده.

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾

اگر نماز طوری بود که یاد خدا را در دل‌ها زنده کند خیلی عظمت می‌داد، خیلی رفعت می‌داد. لذا گفتند:

سبحان ربّنا... ﴿٢٩﴾

منزه است خدای ما.

﴿إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ ٢٩

ما بر خود ستم کردیم که؛

﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ﴾ ٣٠

بعد از اینکه اقرار کردن که ما بر خود ستم کردیم، نافرمانی خدا کردیم بعد رو به هم آوردن و همدیگرو ملامت کردن. اینم یکی از کارهای انسان‌های ظالمه که وقتی می‌فهمن بد کردن همش تلاش می‌کنه به گردن

دیگری بیفکنه. در عین حال که فهمیده بد کرده اما نمی‌خواد بگه من بد کردم. این من بد کردم خیلی براش دشواره. همش می‌خواد گردن دیگری بیفکنه که اون دیگری باعث شد؛ اون رفیق باعث شد، اون معاشر باعث شد؛ اگر زورش هم به کسی نرسه به گردن روزگار می‌ندازه؛ روزگار کج‌مدار، چرخ کج‌مدار، روزگار پهدار و ازاین حرفها. خب این یه چیز موهومیه. مگه روزگار هم پهداره؟ مگه چرخ هم کج‌مداره؟ مگه خدا عالم رو جوری ساخته که کج حرکت کنه؟ نه؛ هیچی کج حرکت نمی‌کنه. اون که کج رفته خودِ انسانه. خودِ انسانه وگرنه همه چیز عالم درسته. هیچ جای عالم کج نیست.

﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾^{۱۲}

هی نگاه کن در نظامات خلقت؛ کجا کجه؟ آسمان کج است؟ زمین کجه؟ ماه کجه؟ خورشید کجه؟ ستاره‌ها اینا کجن؟ کجای عالم کجه؟ اون که کجی هست در خودِ انسان هست. ولی در عین حال خودِ انسان نمی‌خواهد زیر بار برود؛ تلاش می‌کنه دیگری رو .. تقصیر دیگری بندازه. گاهی از اوقات که نمی‌شود عاقبت به گردن خدا میذاره. روز قیامت هم می‌گه:

﴿لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^{۱۳}

۱۲. سورة مبارکه مَلِك / آیه ۴

۱۳. سورة مبارکه زمر / آیه ۵۷

اگر خدا هدایت کرده بود منم متقی می‌شدم. به گردن خدا می‌ذاره که خدا هدایت نکرد و گرنه من تقصیری

نداشتم و لا أن. بعد خدا می‌فرماید که من اون رو هدایت کردم؛

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا﴾^{۱۴}

هدایت کرده ولی این انسان نمی‌خواد.

لذا تلاوم کردن با همدیگه؛ «یتلاومون».

﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتْلَاوَمُونَ﴾

رو به هم آوردن، همدیگه رو ملامت کردن. این گفت تو باعث شدی. اون گفت تو باعث شدی. تو نگذاشتی

من اهل خیر باشم. تو نگذاشتی من انفاق‌کننده باشم. من حریص شدم به خاطر تو شدم. بخیل شدم به خاطر

تو شدم. به همدیگر ملامت کردن. آخرشم دیدن خب چاره‌ای نیست چیزیه که شده دیگه و خدا برشون غضب

کرده این بود که دوباره رو به خدا آوردند

قالوا يا وَيَلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾

وای بر ما! نه؛ ما طغیان‌گر بوده‌ایم. اول گفتن إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بعد گفتن: ﴿إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾؛ طغیان‌گر بوده‌ایم.

چون طغیان بالاتر از ظلمه. ممکنه کسی ظلم بکنه حق کسی رو ستم بکنه اما قانون رو قبول داره ولی خب

۱۴. سورة مبارکه انسان / آیه ۳

بر اثر هوای نفس خلاف قانون عمل می‌کند. گاهی نه؛ آدمی است که اصلاً قانون رو قبول نداره چون دین رو به رسمیت نمی‌شناسه؛ این طاغیه. اول گفتن ما ظالم بوده‌ایم بعد اقرار کردن که ما طاغی بوده‌ایم؛ نه تنها ظالم بوده‌ایم اصلاً ما مردمی بوده‌ایم طغیان‌گر؛ فرمان خدا را تن نداده‌ایم. دین خدا را قبول نکردیم؛ ﴿إِنَّا كُنَّا طَٰغِينَ﴾ ولی بعد امیدوار هم شدن. مأیوس نشدن. گفتن

عسی رَبَّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا... ﴿٣٢﴾

امیدوار هستیم خدای ما حالا که بر ما غضب کرده و این باغ ما را تبدیل به خاکستر کرده امیدواریم همون خدا به ما لطف کند بهتر از این را به ما عنایت کند؛ خب اینم خوبه که انسان هم اولاً اعتراف کند خود را گناه‌کار بداند. بعد هم مُقَرَّر به ظلم خودش باشه و بعد هم امیدوار به خدا باشه. و خدا را هم سبوح بداند؛ بگه من گناه کرده‌ام مستحقّ ظلمم؛ مستحقّ کیفر بوده‌ام. خدا هم که به من کیفر داده به من ظلمی نکرده؛ عادل؛ روی همون عدل خودش به من کیفر داده؛ این خودش کماله. هم بدانم گناه‌کارم. این چوب هم خدا به ما زده، به جا زده؛ برای اینکه من مستحق بودم که خدا به من چوب زده. در عین حال هم من از خدا مأیوس نیستم. باز دستِ گدایی درِ خانه‌اش دراز می‌کنم؛ توبه می‌کنم. از او می‌خواهم که توبه مرا بپذیرد و به نحو احسن جبران کند گذشته‌ام را. این هر سه کماله؛ اعتراف به ظلم و خدا را به سبوحیت و عدالت شناختن و باز هم امیدوار به لطف خدا بودن؛ ﴿عسی رَبَّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا﴾؛ امیدواریم خدای ما بهتر از اینکه از ما گرفته به ما بدهد.

...إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ ﴿٣٢﴾

زیرا ما نسبت به خدا امیدواریم. رغبت به معنای همون امیده. یعنی هم ظالمیم معترفیم طاغی بوده‌ایم؛

خدا هم سبّوح؛ در عین حال ما نسبت به خدا امیدواریم. خب تا اینجا قصّه اینها تمام می‌شود که اقرار کردن

به ظلم و اعتراف کردن و بعد هم دست امید سوی خدا دراز کردن. بعد خدا برای اینکه ماها را هم متنبّه

کند؛ فرمود:

كذلك العذاب ... ﴿٣٣﴾

عذاب خدا چینه. مردمی اگر بخواهند طغیان بکنن؛ مستحقّ کیفر باشن؛ خدا اینچنین کیفرشون می-

دهد. بلا بر سرشون فرو می‌ریزه؛ تازه اونم لطف خداست که بخواهد بلا بر سرشون ببارد و تکانشون بدهد

بیدارشون کند، به راهشون بیاورد. ﴿كذلك العذاب﴾؛ عذاب اینچنین بر انسان‌ها فرود میاد؛ صاعقه میاد.

سیل میاد. وبا میاد. سرطان میاد. گاهی جنگ‌های خانمان‌سوز میاد؛ این‌ها عذاب‌هایی است که خداوند بر

انسان‌هایی که طاغی بوده‌اند، مستحقّ کیفر بوده‌اند اینها را کیفرشان می‌دهد؛ بعد ﴿كذلك العذاب﴾؛ عذاب

من اینچنین است؛ این در دنیا.

و العذاب الآخر أكبر ﴿٣٣﴾

اما عذاب آخرت به مراتب بزرگتره. عذاب دنیا که تموم می‌شه دیگه. رنج و شکنجه‌اش تمام شدنیه؛ این دوام

نداره؛ این کمه. ﴿و العذاب الآخر أكبر﴾؛ اونی که خیلی باید انسان ازش بترسه عذاب آخرته. کاری کند که

به عذاب آخرت گرفتار نشود. در جایی فرمود ما مردم رو با عذاب آدنی عذابشون می‌کنیم. عذاب آدنی. تا اینکه

تنبّه پیدا کنن خود را از چنگال عذاب اکبر نجات بدهند. بکوشند. این نمونه‌ای باشه براشون. ببینن این چوب خدا چقدر دردناکه با اینکه این کوچکشه، سبکشه. اینجا می‌زند. مراقب باشید که به چوب بزرگتر مبتلا نشوید.

كذلك العذاب و العذابُ الآخرَةُ أكبر لَو كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

اگر بدانند که عالم آخرت چه عذاب اشده دارد؛ اگر بدانند اونوقت خودشون رو کنار می‌برن. منتها چه می‌شود کرد؟ آدمی گرفتار می‌شود به شهوات نفسانی دنیا و ...

این قصّه را می‌گویند یکی از پادشاهان حالا افسانه هم باشه آموزندگی دارد که برای پسرش بساط عروسی برپا کرد و بعد هم در شب زفاف مجلس شاهانه‌ای تشکیل داد. عروس را به حجله زفاف آوردند. پسر شاه اونشب شراب زیادی خورد. در حال مستی و بی‌خبری خواست به حجله عروس بیاید از شدت مستی راه را گم کرد و از کاخ شاهانه بیرون رفت و از شهر رفت بیرون. آنچنان رفت تا رسید در میان بیابان که چراغی دید و خانه‌ای. خیال کرد همونجا جلّه عروس است. وارد شد دید که جمعی خوابیده‌اند. هرچه صدا کرد جوابی نیامد. بعد دید کسی چادر سفید بر سر کشیده و خوابیده. خیال کرد همون عروسه. بعد کنار او خوابید و تا صبح. وقتی به خود آمد دید بیدار شد دید که عجب! اینجا دخمه گبرهاست و اینا که اینجا خوابیده‌اند مرده‌ها هستند. اینجا قبرستان است و دخمه گبرهاست و اموات را اینجا آورده‌اند گذاشتند. و این چادر سفیده هم مرده پیرزن فرتوتیه. مرده است. تازه جنازه‌اش رو آوردن اینجا گذاشتن و این خیال کرد عروس است همین. و بعد به خود که آمد دید سراپا غرق در کثافت است و نجاست است و چرک و خون وجودش رو گرفته. در همین حال بدبختی نکبت‌بار بود دید که پدرش با سایر رجال اعیان مملکت که از

غیبت او متوحّش شده‌اند دنبالش گشته‌اند. آمدند. رسیدند در این حال او را دیدن. به قدری حال رسوایی و فزیت و ندامت برش رخ داد دلش می‌خواست که این زمین شکاف بردارد و در دل زمین فرو برود و کسی به این حال رسوایی نبیند او را.

حالا این قصّه‌ای است ولی به همین منوال است. در دنیا انسان‌های فرو رفته در شهوات نفسانی اینها همینجورن. اینجا دُخْمَةُ گبرهاست که غیر خدا همه مرده‌ها هستند و این انسان غرق در اهواء نفسانی خیال کرده اینا عروسن؛ اون که مطلوبش هست همینها می‌شود. مال او یک شب بوده؛ مال ما هفتاد سال، شصت سال سرگرم این اموات و مرده‌ها می‌شود و خودش را می‌آلاید به گند و کثافت تا سپیده صبح قیامت بدمد و اونوقت که انسان به خود بیاد ببیند؛ عجب! غرق در کثافت شده. اون عمر گذشت و اونچه نصیبش شده همش رذالت و کثافت و لجن و بدبختی... در همون حال هم خواهد دید ملک العرش ربّ السماوات و الأرض با خیل فرشتگان ناظر حالش هستن؛ با تمام انبیا و رسل همه نگاهش می‌کنن؛ با چنین فزیت و رسوایی. پناه بر خدا که آدم اونروز بیدار بشه. حالا قرآن هی به پیامبرش دستور میده؛

﴿وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ لَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾^{۱۵}

فعلاً داد بزن. اینا رو بیدارشون کن. نکند اونروز بیدار شوند دیگه به حالشون نافع نباشد. اونروز خواهند

گفت:

۱۵. سورة مبارکة مریم/ آیه ۳۹

﴿يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^{۱۶}

ای کاش برای امروزم از پیش فرستاده بودم. دیگه نافع به حالش نخواهد بود. حالا همه این موجباتی که خدا به ما عنایت فرموده همون بانگِ انذار است؛ این مسجدها، این جلسات و این محافل دینی، منابر، مواظ، پرچم مقدّس امام سیّدالشّهداء ۑ همه اینها برای بیدار کردن ما مردمه ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ می‌شود آدمی بیدار شود تا اونروز فرا نرسیده. امّا عجیبه این انسان چنان خواب غفلت او را فرا می‌گیره که اگه گاهی همه انبیا هم بیان داد بزنن این بیدار نخواهد شد؛ گاهی چنینه. بدبختی انسان رو می‌گیره.

ما می‌بینیم یکی راهب است و نصرانی؛ تو بیابان هست رأس مطهر امام حسین ۑ در یک شب او را بیدارش می‌کند؛ در چند لحظه‌ای که با سر بریده امام حسین مواجه می‌شود بیدار میشود. این مسلمان‌ها زنده امام حسین را کشتند. نصرانی‌ها از کشته امام حسین زنده شدن. این خیلی بدبختیه. او نصرانی بود؛ ولی چند دقیقه با رأس مطهر که سخن گفت بیدار شد، به شرف اسلام مشرف شد، نورانی شد. اما اونها امام حسین رو کشتن و رأس مطهرش را تو راه هم آوردن هر جا هم موجبات تکون‌دهنده می‌دیدن تکون نمی‌خوردن. نشسته بودن وقتی رأس مطهر را می‌آوردن. بین راه در یک شبی نشستن در یک جایی مشغول خوردن و نوشیدن خودشون شدن و بعد دیدن دستی از دیوار درآمد با خطّ خون بر دیوار نوشت: «أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةُ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ»^{۱۷}؛ اون مردمی که حسین را می‌کشن اینا انتظار دارن

۱۶. سورة مبارکة فجر/ آیه ۲۴

۱۷. المناقب ابن شهر آشوب

شفاعت جدّش نصیبشون بشود؟ اینا مؤمن و مسلمانن؟ امّا همون مرد راهب در میان راه همین قدر که؛ چون مدّت‌ها بود که خود را تزکیه می‌کرد ولو نصرانی بود؛ اما از موجبات انحراف و از خدا غافل شدن کنار رفته تزکیه کرده خودش را و آمادگی داشت که نور بر قلبش بتابد. ولذا وقتی که آمد رأس مطهر را در دست اونها دید تکنون خورد. گفت: می‌شود امشب این سر را مهمان من کنید؟ فقط یک شب پیش من بماند. هرچه بخواهید به شما می‌دهم. گفتند که ده هزار دینار باید بدی. گفت: همین رو دارم. آورد هرچه داشت ریخت در کیسهٔ اونها و اونها هم که تمام همّشان پوله دیگه. برای پول امام حسین را کشتند. حتّی قاتلش می‌گفت: به خاطر جایزهٔ یزید تو را می‌کشم. وقتی چشم‌شان به پول افتاد برق زد چشم‌شان. دیگه گذشتند و رأس مطهر را دادند. اون مرد آورد و در دیرش گذاشت. اول با گلاب شستشو داد اون رأس مطهر را. سجّادهٔ خود را انداخت و بعد نشست با دو زانوی ادب بنا کرد صحبت کردن. گفت: من می‌دانم تو نگاهت زنده است. لب و دندانت زنده است. ولو سر از بدن جا شده اما آثار انبیا در تو می‌بینم. تو حتماً از اولیاء خدایی. تو می‌توانی با من سخن بگویی. اندکی خوابش برد در همون موقعی که مناجات داشت و عرض ادب می‌کرد مقداری...به سر منوّر عرض کرد: من جز خویشتن چیزی ندارم ولی شهادت می‌دهم که معبودی جز خدا نیست. جدّ تو محمد پیامبر خداست و گواهی می‌دهم که من غلام و بندهٔ تو هستم. ای اباعبدالله به خدا سوگند، بر من سخت است که در کربلا نبودم و جان خود را فدای تو نکردم. ای اباعبدالله؛ هنگامی که جدّت را دیدار می‌کنی گواهی ده که من شهادتین گفتم و در خدمت تو اسلام آوردم. آنگاه گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».